

اخبار فرهنگی

مهدی یراحی:

ایران هستم و جای نمی روم

مهدی یراحی، خواننده معترض و پرسروصدای این روزها با انتشار پستی اعلام کرد که در ایران است و مهاجرت نکرده، به

گزارش برترین‌ها، مهدی یراحی که مدت‌هاست ممنوع‌الکار است اخیراً هم ترانه‌ای اعتراضی منتشر کرده و بارها مخالفت خودش را با سیاست‌های فرهنگی اعلام کرده است. او که پیش از این با خواندن برای کارگران هفت‌تپه و مردم آبادان و اهواز خبرساز شده بود، مدت‌هاست که کنسرتی روی صحنه نبرده و رسماً مجوز فعالیت ندارد. این هنرمند در صفحه شخصی‌اش نوشت: «بعضاً می پرسند: آیا ایرانی؟ بله؛ در حال حاضر همچون سال‌های گذشته در ایران هستم و قصد مهاجرت ندارم. سفر چرا؟»

احسان کرمی مجری سابق صداوسیما به شبکه من و تو پیوست

احسان کرمی مجری و تهیه کننده سابق صداوسیما به شبکه من و تو پیوست. این شبکه در لایو اینستاگرامی خود با نام

زنده این مجری در منو تو پلاس خبر داد. کرمی در منو تو پلاس گفت که خیلی خوشحال است که پس از مدت‌ها زنده به مردم سلام می کند. او همچنین تاکید کرد که تا هفته گذشته هم فکر نمی کرده که امروز قرار است در این برنامه باشد. احسان کرمی پیوستنش به شبکه من و تو را به حوادث اخیر ایران ربط داد و مدعی شد که حضورش در منو تو برای نشان دادن همصدایی‌اش با مردم است.

یک هنرمند ۱۰۰۰ نقاشی خود را سوزاند!

«دیمین هرست» هنرمند بریتانیایی، آثار هنری‌اش به ارزش میلیون‌ها دلار را سوزاند. به گزارش ایسنا و به نقل از «سی ان ان»، روز سه‌شنبه، دود از گالری «دیمین هرست» در لندن بیرون خارج می‌شد، چرا که ۱۰۰۰ عدد از نقاشی‌های مشهور نقطه‌ای این هنرمند در شعله‌های آتش سوختند. هزاران نقاشی دیگر نیز در ماه میلادی جاری به خاکستر تبدیل خواهند شد. اما در آتش سوختن این نقاشی‌ها اتفاقی نبود. تمام فضای طبقه دوم گالری دو طبقه این هنرمند مملو از بوی سوختگی شده بود و چندین روز نامه‌نگار و دوربین، «هرست» ۵۷ ساله را حین در آتش انداختن نقاشی‌هایش تماشا می کردند. این مراسم که به طور زنده از اینستاگرام پخش می‌شد، بخشی از پروژه‌ای است که ۶ سال پیش با خلق ۱۰۰۰۰ نقاشی نقطه‌ای منحصر به فرد آغاز شده بود. این هنرمند بریتانیایی به جای فروش این نقاشی‌ها آن‌ها را انبار و در عوض فرصت خرید NFT یکی از ۱۰۰۰۰ نقاشی‌های مجموعه‌داران می توانستند توکن‌های دیجیتال که خریداری کرده بودند را با نسخه‌های فیزیکی نقاشی‌ها معاوضه کنند یا اجازه دهند نقاشی اصلی سوزانده شود.

تعویق جشنواره تئاتر شهرزاد به دلیل حال و هوای بد جامعه

دومین جشنواره تئاتر شهرزاد که قرار بود مهرماه آغاز به کار کند، طبق اعلام دبیر خانه جشنواره تا اطلاع ثانوی به تعویق افتاد. در

بیانیه منتشر شده از سوی دبیر خانه آمده است: «قرار بر آن بود آیین گشایش این رویداد فرهنگی در تاریخ ۲۰ مهرماه سال جاری برگزار شود. پردیس تئاتر شهرزاد ضمن اعتقاد بر اینکه چراغ تئاتر باید روشن نگه داشته شود، اعلام می‌کند با توجه به اینکه برگزاری جشنواره نیازمند حال و هوای بهتری است، تاریخ پیشین برای برگزاری جشنواره مناسب نیست و بستر و فضای برگزاری در شرایط کنونی همپایستد. برپایی جشنواره با وجود اتفاقات اخیر میسر نخواهد شد. لذا تصمیم بر آن گرفته است تاریخ برگزاری دومین جشنواره تئاتر شهرزاد تغییر پیدا کند. بدیهی است تاریخ قطعی متعاقباً در اولین فرصت اعلام خواهد شد.»

نقدی بر ترجمه کتابی از ویلم فلور

بیچاره تاریخ‌نگاری تئاتر ایران



احسان زبور عالم

همانند کارهای جمشید ملک پور یا آنکه تا جای ممکن نگاه ایدئولوژیک و شخصی خود را بر تاریخ حفته کنند، همانند نوشته‌های مصطفی اسکویی. از سوی دیگر با باز شدن پای مالیسم به نهاد دانشگاه و میل شدید نهاد علم به بررسی فرمالیستی تاریخ تئاتر - به سبب بی‌خطر بودن آن در اظهار نظر و تمرکز بر ساختار تا محتوا - این شکل از تاریخ‌نگاری به شدت باب می‌شود. شاید نمونه‌های خوبش کتاب مشهور حمید ایران. اگر چه طی یک صد سال گذشته شخصیت‌های متعددی اقدام به نوشتن تاریخ تئاتر ایران کرده‌اند؛ اما وضعیت به نحوی بود که گویی نوشته‌ها فاقد سندیت یا مضمی تاریخی مناسبند. به خصوص آنکه مورخان تئاتر ایران یا از نوعی محافظه‌کاری در تحلیل رو به رو بودند و تلاش می کردند نگاه خود را نسبت به آنچه می‌نویند، پنهان کنند

ویلم فلور برخلاف مورخان ایرانی تحصیلات تئاتری ندارد. تحصیلاتش بر جامعه‌شناسی و اقتصاد متمرکز بوده و در سال‌های اخیر کارشناس انرژی و بانک جهانی بوده است. این رزومه کوتاه می‌تواند خشنودساز باشد؛ چرا که تحلیل جامعه‌شناختی یا مبتنی بر اقتصاد همواره در تاریخ‌نگاری ایران مغفول مانده است. با این حال این خشنودی بر سیاست کتاب آقای فلور رنگ می‌بازد و حتی این حسرت به وجود می‌آید که چرا کتابی قدیمی‌تر از یک مورخ ایرانی هیچ‌وقت ترجمه نشد و به دست ایرانیان نرسید. مجید رضوانی که در دهه سی میلادی در تهران با همکاری انجمن زرتشتیان و آرباب شاهرخ کارگردانی چند نمایش را بر عهده داشت در دهه شصت، به زبان فرانسه کتاب «تئاتر

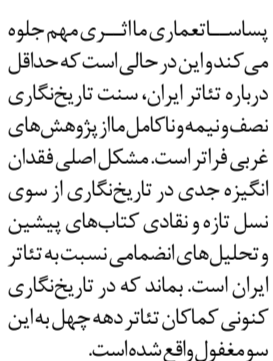
ورقص در ایران» را می‌نگارد. جلال ستاری که کتاب «زمینه‌های اجتماعی تریه و تئاتر در ایران» را در داین کتاب می‌نگارد می‌نویسد نوشتار رضوانی «هم محققانه است و هم جانبدارانه»؛ با این حال کتاب هیچ‌گاه ترجمه نمی‌شود و تنها مقدمه آن توسط یک نهاد خصوصی ترجمه می‌شود و در اختیار عموم قرار می‌گیرد. حالا از قضا کتاب رضوانی یکی از منابع مهم کتاب فلور شده است. شاید حتی گفت کتاب فلور در فصول نخستش بر مبنای کتاب رضوانی بنامی شود.

مهم‌تر آنکه آقای فلور همواره از منابع ایرانی موجود بهره می‌جوید. مثلاً بارها به کتاب ملک پور و کوهستانی‌نژاد اشاره می‌کند. تلاش کوهستانی‌نژاد در جمع‌آوری اسناد مطبوعاتی در دو مجلد عیناً در کتاب فلور آمده است و با یک جمله مثلاً تحلیلی، آن را متعلق به خود می‌کند؛ در حالی که برای تئاتر پژوهی امروزی آن یک خط تحلیل فاقد ارزش می‌شود. برای مثال کافی است درباره وضعیت عصر مشروطه از دید فلور را با نگاه سپهران قیاس کرد تا در بابیم آقای فلور چندان چشم‌انداز مشخصی برای تحلیل خود ندارد. در عوض او صرفاً با نوک زدن

به پژوهش‌های پیشین افرادی چون ملک پور، کوهستانی‌نژاد یا بکتاش، کسکولی گردهم آورده است که خواننده غربی نگاهی مختصر و مفید به تئاتر ایران داشته باشد؛ آن هم به شیوه کمبریجی که در کتابی چون شاخه زین رخ داده است.

البته کتاب فلور ضمن شاخه زین فریزر را ندارد؛ از قضا ایده‌های برای تعریف رابطه آیین و نمایش بر آن مبناست و صرفاً یادآوری منابع، با حذف دلایل، به روایت تاریخی می‌پردازد. یک نمونه جالبش اشاره گزنفون به وجود نمایش یونانی در عصر اشکانی است که برخی مورخان از جمله پورحسن استادهایی از این دست را به سبب فقدان منابع موجود ضعیف دانسته‌اند. با این حال فلور مستندات ضعیف را هم همچون مستندات قوی ذکر می‌کند. نمونه بارزش اشارات مکرر به کتاب جنتی

پس‌اسات‌تعماری ما‌تسری مهم جلوه می‌کند و این در حالی است که حداقل در باره تئاتر ایران، سنت تاریخ‌نگاری نصف و نیمه و کامل‌ماز پژوهش‌های غربی فراتر است. مشکل اصلی فقدان انگیزه جدی در تاریخ‌نگاری از سوی نسل تازه و نقادی کتاب‌های پیشین و تحلیل‌های انضمامی نسبت به تئاتر ایران است. بماند که در تاریخ‌نگاری کنونی کماکان تئاتر دهه چهل به این سو مغفول واقع شده است.



در واقع اصلا مگر آفتاب پرست داستانی هم دارد؟ حمیدرضا آذنگ کی فرصت کرد انقدر بد باشد؟ جای او و سازندگان کار خجالت می‌کشیم که چگونه راضی شده‌اند چنین کاری را ارائه کنند.

همه‌ی این‌هایی که تا اینجا کار نوشتن، نشانه‌هایی است که احتمالاً ثابت خواهد کرد با ادامه همین روند عمر محبوبیت و پول‌سازی پژمان جمشیدی کوتاه خواهد بود اگر که فکری تازه نکند. او البته در عرصه هنر فوق‌العاده باهوش نشان داده؛ همین روزها و در میان منازعات اخیر وقتی برخی از کاربران شبکه‌های اجتماعی پژمان جمشیدی و شماری دیگر از پر فروش‌های سینما را مورد سوال قرار دارند که «چرا موضعی نمی‌گیرید؟» صدایی از جواد عزتی، رضاعطاران و بفروش‌های سال‌های اخیر در نیامد اما پژمان بامتنی که نشان دهنده شریا شیطانی است، می‌شود گفت صادقانه حرفش رازد. او در جایی از یادداشتی که در صفحه‌اش گذاشته بود، نوشت: «هن بیش از دیگران و همه به مردم مدیون هستم»؛ او در واقع اشاره کرده به اقبال کم‌نظیری که در سینما داشته و خوب این بیشتر از هر چیز به خاطر توجه مردم به اوست. به هر حال وقتی یک سلبریتی از حوزه‌ای وارد حوزه دیگری می‌شود به‌طور ذاتی مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. در این باره شمار بازیگرانی که خواننده شدند و تقریباً همه ناموفق بودند. این عدم استقبال را نمی‌شود مثلاً فقط مربوط به کیفیت پایین کار آن‌ها دانست. ماجرا از نگرشی نشات می‌گیرد که «دم همه فن حریف» را قبول ندارد و او را غیر متخصص می‌داند.

حالا هم وقتی اینجا یک فوتبال‌بلیست پایه عرصه بازیگری گذاشته، طبیعتاً واکنش‌ها حداقل از جانب برخی اهالی هنر مثبت نبود. قیل‌تر کسان‌ی مثل مرحوم علی‌انصاریان که بازی آسمان شهر شروع کرده بود هم این راه را آزموده بود، او البته در اواخر عمر کوتاهش کاملاً به عنوان یک بازیگر پذیرفته شده بود اما خوب نهایتاً او را نمی‌توان موفق قلمداد کرد، پیش‌تر البته مثلاً عبدالزاده هم همین مسیر را رفت و با نیک‌بخت اما هیچ‌کدام پژمان نشدند.

با مرور این فضای غالب بیشتر در کم می‌کنیم که چقدر موفقیت پژمان جمشیدی در این سال‌ها کم‌نظیر و الهام‌بخش است و مساله حفاظت از این موفقیت بیشتر از پیش اهمیت پیدا می‌کند. آفت اما حاضری خوری فیلمسازانی چون نیک‌نژاد و وسوسه‌پروژه‌های بیشتر و پول‌ساز‌تر برای پژمان است. این روزها که البته نه سرپال‌ها دیده می‌شود و نه سینماها مخاطبی دارند، اما دیر با یاد بازگشت به زندگی عادی، مردم با محصولات فرهنگی آشتی خواهند کرد، آن وقت همین دو سریال معمولی پژمان به چشم مخاطب خواهد آمد، یا عاصر در خشان پژمان روبه اتمام است؟ شاید کمی صبر باید.



جانم با تکیه بر مزه‌ی ذاتی و نمک خودتاکاپش خوراک فیلمسازان حاضری خور ساخت.

اگر در «دیوار» به دیوار» همان فک به مدد سریال آمده بود، بعدتر و این روزها مثلاً در «آنتن» مانسرخه کیی کاراکترش در «زیر خاکی» را می‌بینیم. خلیل آنتن که رئیس اتحادیه کامیونداران است در برزخی گیر کرده که نمی‌داند با میل سیری ناپذیر مادرش برای تحصیل چه کند؟ او دچار وضعیت متناقضی است که در تشابه غیر قابل انکاری با زیر خاکی است. آنجا هم جاه‌طلبی‌اش در تناقض با وضعیت و بافت مکان زندگی و زمانه‌اش بود. در «آنتن» ما همان میمیک توامان گریه‌دار و خندنده را می‌بینیم، همان دست به سر کشیدن‌های بغض‌الود که البته حالتی مضحک و کمی‌دار دو مشخص نیست قرار است تا کجا با مزه به نظر برسد. در هر صورت فیلمساز نتوانسته چیز جدیدی خلق کند و کاملاً بر یک محصول از پیش آماده تکیه کرده.

در «آفتاب پرست» هم موقعیت‌آشنای «آدم اشتباهی» جمال پور‌شاهی را نشان می‌دهد که همان فک است و دیگر هیچ‌انگار فیلمسازان در مواجهه با جمشیدی کار راه‌امی‌کنند و امید دارند خودش کار را در بیارود، اینجا البته در «آفتاب پرست» یک لحن جدید هم به جمشیدی اضافه شده؛ صدایی کمی خش‌دار که انگار قرار است او را خلافکار نشان دهد. واضح و عیان است که برزخی‌نژاد خواسته کاری کند که این جمشیدی، جمشیدی آثار دیگر نباشد، اما شده مصداق «خواستار ابرویش را درست کند، چشمش را کور کرده» یعنی اینجا دیگر حتی همان نمک‌همیشگی پژمان را هم ندارد و خیلی بی‌تعارف با یک پژمان بی‌مزه مواجهیم و حتی در بخش‌هایی از داستان

آفتاب پرست و آنتن، علیه محبوبیت پژمان جمشیدی پایان قریب الوقوع یک «پژمان»؟

پژمان جمشیدی پدیده همچنان عجیب سینمای ایران است. از این جهت که نمی‌شد پیش‌بینی کرد یک بازیکن فوتبال به چنین جایگاهی در سینما برسد. او در پرسپولیس شناخته شده بود البته لباس تیم ملی هم به تن کرده بود، اما یک تیم نبود و اصلاً بر فرض که بازیکن در چه تیمی هم بود، این میزان از خواسته شدن او در عرصه سینما واقعاً پیش‌بینی نمی‌شد.

در هر صورت پژمان جمشیدی به لطف توجه پیمان قاسمخانی با «پژمان» شروع کرد و خوب آن بستر داستانی ذاتاً جذاب که از محبوبیت فوتبال بهره می‌گرفت، عرصه خوبی برای جولان پژمان جمشیدی بود. او در واقع آنجا تقریباً نقش خودش را داشت، فوتبالیستی که روزی دیده می‌شد و حالا نظر‌ها محو شده، شاید این از خوش‌شانسی جمشیدی بود که بازیگری‌را از کاراکتری شروع کرد که خیلی نزدیک خودش بود و کار شاید دشوار نبود.

بعدتر اما خوب روند بازیگری پژمان غیر قابل پیش‌بینی‌تر هم شد. او هر جا که بود، توجه تماشاگر را به خودش جلب می‌کرد و اصلاً یکی از ارکان فروش شد. مثلاً حضورش در «خوب، بد، جلف» یا «ساختمان بز شکان» که به واسطه رفاقتش با قاسمخانی‌ها ممکن شده بود، میخ‌او را محکم کرد و بعد هم آثاری مثل «نگراس»، کاملاً جایگاه او را تثبیت کرد. از این جا به بعد آن شمایل فوتبالیست بودنش کم‌کم در حال فراموش شدن بود.

به هر حال پژمان بازیگر شروع شد و شاید بی‌مناسبت نباشد اگر از جاع بد هم به یکی از شوخی‌های «خوب، بد، جلف»؛ جایی از داستان، جمشیدی خطاب به ریحانه پارسا از تکنیک‌های برنده‌ی بازیگری‌اش می‌گوید، اشاره پژمان به حالت فکش است که جلوه‌ای کمی‌ک به صورتش داده و با همین تکنیک خنده می‌گیرد. این شوخی آن فیلم از قضا استعاره‌ای پیش‌گویانه از وضعیت و جایگاه پژمان جمشیدی در سینمای ایران شد. او اگر چه در «زیر خاکی» بازگشتی موفق به تلویزیون داشت، اما حتی همان